

الهه بزرگ دوره نئولیتیک: بررسی براساس ستمهای جدید

رومانداتون
نادره عابدی

شیمی محافظت گشته و مطالب موجود در آنها استخراج می‌گردد. به طور مثال از آثار قابل توجه می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد:

- Robert Fludd's *Utriusque Cosmi historia* (1617).

- Athanasius Kircher's *Oedipus aegyptiacus* (1652).

در اسناد مهم یونان باستان از زمین به عنوان جنس مؤنث و از آسمان به عنوان جنس مذکر یاد شده است. درست بر عکس منابع مصر باستان به همین ترتیب در علوم غربی نیز انعکاس یافته است. این اعتقاد همچنان در جوامع قرون وسطی و دوره آغازین اروپای مدرن نیز تقویت می‌شده بویژه در میان مردان دانشمندی که در این زمینه به بحث می‌پرداختند کارولین مرچانت *Carolyn Merchant* تعدادی از پژوهشگران این مقوله را معرفی کرده و تأکید می‌نماید کسانیکه بر روی وقایع برجسته جهان زنان به مطالعه پرداخته‌اند، مردان دانشمند بوده‌اند (*Merchant 1980*) بسیاری از نویسندگان قرون وسطی نیز شخصیت‌های برجسته مورد نظرشان را در شکل مؤنث خلق کرده‌اند، و این مسأله در ادبیات آنان نیز مشهود است، احتمالاً مشهورترین این داستانها انجمن مرغان، اثر شوکر در قرن دوازدهم است.

آغاز دوره رمانتیک

این الگو پس از غالب شدن تا حوالی سالهای ۱۸۰۰ ادامه یافت و از آنجا بیکه توسط فرهنگهای پیچیده موجود در این سالها پیوسته دستخوش تغییر بود، جنبش رمانتیک نام گرفت. در این دوره یکی از جنبه‌های طبیعی و ناعقول برای نشان دادن شخصیت‌های زنانه، ترس و بی‌فضیلتی بوده است.

در بررسی تاریخ فرهنگها، عوامل گوناگونی در ایجاد تغییرات به چشم می‌خورند. در این زمان برای اولین بار زیبایی و شکوه طبیعت خشن و شب‌موره توجه قرار می‌گیرد. اما تغییرات نمی‌تواند بر اعتقادات غریبها در رابطه

نگرش جدید در رابطه با حرمت تنها الهه بزرگ اروپا در دوره نئولیتیک از همان تمدن اروپای کهن که بر مبنای زن سالاری در امور اجتماعی و مذهبی است، سرچشمه می‌گیرد.

چگونه این داستان طولانی تا زمان ما تداوم یافته است؟ بسط سیاسی در این تاریخ پیچیده چگونه شکل گرفته است؟ به نظر می‌رسد که رشته طولی زمانهای باستان را به دوره مریجا گیمبوتاس *Marija Gimbutas* و نهایتاً به دوران ما پیوند داده باشد.

سرچشمه‌هایی در میان معبد خدایان کلاسیک

مهمترین وسیله برای ارزیابی الهه‌ها، بررسی اسناد اروپایی به جای مانده از قرن هیجدهم است. آنها نیز مانند مردمان دنیای باستان احترام خاصی برای الهه‌ها یا پیکرکهای رمزی و تمثیلی قابل بودند. اریخ اسمیت نیز در دایره‌المعارف دوران کلاسیک خود به بیان ارتباط میان ادبیات و الهه‌ها بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۳۵۰ پرداخته است.

بر این اساس ونوس از بقیه الهه‌ها بیشتر مورد توجه بوده است. و بعد از او به ترتیب: دایانا *Diana* (۴۲ مورد)، مینروا *Minerva* (۳۲ مورد) و جوتو *Juno* (۲۶ مورد) مقامهای بعدی را کسب کرده‌اند. از خصوصیات برجسته این الهه‌ها عشق، یا کداملی، خرد و قدرت عنوان شده است. تنها دایانا دارای رابطه گسترده‌ای با جهان طبیعت می‌باشد و در بعضی موارد او را به صورت الهه شکارگر و هدیه‌دهنده، و گویا تفریح طینه اشراف و نجیبا ذکر کرده‌اند. بر اساس یک سنت دیگر، خدای مسیحیت یک پیکرک مؤنث آفریده که با نماد ستاره آسمانی نشان داده می‌شود - او در میان زمین و آسمان می‌ایستد و روح جهان محسوب می‌شود. این تصور که تا حدود زیادی غیر معمول می‌نماید، از منابع یونانی - رومی در رابطه با آپولیوس و کورپوس هرمتیکوم سرچشمه می‌گیرد. بقایای این مدارک توسط دانشمندان علم

این فرضیه را پیشنهاد می‌کند که تمام الهه‌های دوران کلاسیک یونان از یک الهه بزرگ که قبل از تاریخ پرستش می‌شده منشأ گرفته‌اند (1849:103).

سایر کلاسیک‌شناسان غرب نیز از قبیل لنورمانت *Fr. Lenormant* منانت *M. J. Menant* و ارنست کروبر *Ernest Krober* این ایده را پذیرفتند و این ذهنیت بوجود آمد که فرهنگ‌های آناتولی و بین‌النهرین قدمت بیشتری از یونان دارند. در این فرهنگ‌ها پیکرک‌هایی وجود دارند که مقدم بر الهه بزرگ هستند. نمادی از مقام مادری یا زمین هستند. پیدایش این عقاید در اواخر قرن همزمان با پیدایش تعدادی پیکرک‌های مؤنث و مکان‌های پیش از تاریخ در جنوب شرقی اروپا و منطقه لوانت است. می‌توان اینگونه برداشت نمود که اینها بیانگر وجود یک الهه بزرگ ابتدایی هستند (*Ucko 1968:409 - 12 and Sources listen there*).

البته این موضوع مورد توافق دانشمندان دوره کلاسیک و باستان‌شناسان متخصص خاور نزدیک نبوده اما در مورد بعضی از پیکرک‌های بزرگ شناخته شده، نظر یکسان داشتند. اظهارات سر آر توری اوانس *sir Arthure Evans* که در متون انگلیسی آمده است دارای ویژگی‌های متمایزی است. بر اساس این نوشته‌ها (دهه ۱۸۹۰) او هیچ‌گونه جنبه الهوی و معنوی را در یافته‌های منطقه کرت مشاهده نمی‌کند. اما در ۱۹۰۱ به طور قطع خبر از وجود الهه مادر در بابل می‌دهد. با انتشار مجله مشهور *Knossos* در ۱۹۲۱ اوانس فرضیه‌های مربوط به الهه بزرگ پیش از تاریخ (ابتدا به شکل باکره و بعد به صورت الهه مادر) را پذیرفت.

(*Evans 1895:124 - 31; 1901:185; 1921:ii:45 - 52*)

این ترکیب الهه‌ها، به صورت دو شخصیت جدا از هم، در دوره تاریخی نیز مورد قبول واقع می‌شود. این دیدگاه با اعتقادات شریعت مسیحیت نیز منافاتی ندارد، به این ترتیب که ظهور پیکرک مقدس پیش از تاریخ برای آنها نه به مفهوم مادر طبیعت بلکه نمادی از مریم باکره است. از اواسط قرن نوزدهم مباحثاتی بین مشاورین امور اجتماعی و جوامع انسانی آغاز گردید. یکی از موضوعات مورد بحث، بر سر نظریه‌ای است که ابتدا توسط سوییس، جی. جی. باکوفن *Swiss. J. J. Bachofen* انسان‌شناس اجتماعی، در ۱۸۶۲ بر سر موضوع زن محوری، تغییر شکل خانواده‌ها قبل از آغاز دوران تاریخی و وجود یک نیروی الهی در حوزه جوامع انسانی عنوان شد. بیان نظریه زن سالاری در جوامع ابتدایی، در آغاز در انگلستان توسط جی. اف. مک‌کلان *J. F. Maciellan's* تحت عنوان "ازدواج اولیه" (۱۸۷۵) بیان گردید در سال ۱۹۰۳ جان الن هریسون *Jone Ellen Harison* این تفکر را با ایده الهه بزرگ در هم آمیخت و در نتیجه الهه بزرگ پیش از تاریخ در جنوب شرقی اروپا مسیر دیگری پیدا کرد.

یک پیکرک بزرگ شناخته شده، محور کار کلاسیک‌شناسان دانشگاه کمبریج قرار گرفت. او الهه‌ای بسیار مشهور و ستیزه جوست شاید نیز زمانی الهه صلح و آرامش و خالق تمدن زن سالاری بوده باشد. زندگی در این نوع خاص جوامع انسانی، همگام با هارمونی طبیعت کم‌کم عواطف آن انسانها را به سوی پرستش یک زن مقدس سوق می‌دهد. این شخصیت معنوی به عنوان نمادی از زمین مورد ستایش قرار می‌گیرد. درختان نیز جنبه‌هایی از آن شمرده می‌شوند. در اینجا نیز همان دو جنبه دوشیزگی و مادری برای این زن تصور می‌شود و عنوان سومی ندارد. در تصویری که هریسون به نمایش در می‌آورد، خدایان مذکر همگی به عنوان پسران یا همسران الهه بزرگ به شمار می‌روند. نکته جالب اینکه این الهه می‌توانسته پیشنهاد دهنده برای ازدواج باشد. بعدها با آغاز دوران تاریخی و شروع دوران پدر سالاری این رسم منسوخ می‌گردد. هریسون اعتقاد دارد که جوامع اروپایی هرگز نتوانستند از دست این بلایجات یابند. (*Harison 1903:esp.257 - 322; 1912*)

اهمیت تفسیر هریسون در وجود و بقای یک عنصر مؤنث است. دلیکه

با شخصیت زن معنوی مورد نظر آنها، اثر بگذارد. این مسأله بویژه در کشور انگلستان مورد توجه است. در دایرةالمعارف اسمیت مفاهیم زیادی در قلمرو شعر بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۰ در رابطه با ونوس یا آفرودیت بیان گردیده است. در اینجا نیز همچنان دایانا (آرتمیس) مقام دوم را داراست. اگر چه اثری از جنون به چشم نمی‌خورد اما نام مینروا بعد از ۱۸۳۰ پدیدار می‌گردد. مکان سوم توسط پروسریا *(Proserpine)* به عنوان الهه تسخیرات فصول و مکان چهارم توسط سیرس *(Ceres)* یا دیمتر *(Demeter)* بانوی مسؤل برداشت محصول اشغال می‌گردد. با مطالعه منابع بیشتر در این زمینه متوجه تغییرات چشمگیری می‌شویم. به عنوان مثال ونوس نه تنها الهه عشق بلکه نمادی از محیط‌های طبیعت نیز محسوب می‌شود. دایانا نیز ابتدا به صورت سمبلی از عفت و پاکدامنی و بعد به عنوان الهه شکار، ماه، درختان سبز و حیوانات وحشی ظاهر می‌شود. بنابراین زمانیکه الهه‌ای به صورت گسترده و به اشکال مختلف در اشعار ظاهر می‌شود، این بیانگر تفوق اوست که هزار چند گاهی صورت مختلفی به خود می‌گیرد. با این وصف در حدود ۱۸۱۰ پیکرک مؤنث در نقش الهه ماه یا بهار یا زمین سبز به نمایش در آمده است. در جوامع پیشرفته‌تر الهه‌ها به صورت مادر زمین یا مادر طبیعت ظاهر می‌شوند. این وضعیت تا قرن نوزدهم نیز در ادبیات انگلستان به چشم می‌خورد. حتی اشعار اپرا نیز مفاهیمی این چنین دارند. از جمله مشهورترین اپرای این قرن تحت عنوان درویدز *Druids* اثر: ویسنسزو بسلینینی *Vincenzo Bellini's Norma (1831)*

سراینده اشعار اپرا، فلیس رومانی *(Felice Romani)* سنت شکنی کرده و زن قهرمان داستان را بجای پرستش خورشید بر روی تکه چوب مقدسی به پرستش الهه ماه مشغول داشته است.

یکی از مشهورترین قهرمانان این نمایش‌ها جان آیر *Jane (1847)* است. او بر طبق رسوم زندگی، خود را وقف کلیسای مسیحیت می‌کند مانند شارلوت برانت (زنی که خالق او بوده است) جان به هر حال در می‌یابد که تنها پروردگار متعال خالق و آفریننده جهان و موجودات است. او همان است که در هنگام سختیها مایه آرامش و تسلی خاطر می‌گردد. در واقع "جان" از مشاهده تصویر ماه در یک زمینه تاریک به این نکته پندآموز دست می‌یابد. کار برانت نیز بیانگر یک حالت برجسته است که چگونه این تصویر از درون جان شکل می‌گیرد و در یک حالت نیمه هشیارانه به پیروزی می‌انجامد.

از اثر سویین برن *Swin burne (1867)* تنها قسمت انتهایی آن بر جای مانده است که الهه طبیعت را با نام آلمانی هرتا *Hertha* معرفی می‌کند. بر اساس مفهوم این شعر بعد از اینکه خدا تمام ساختمانها را در هم می‌کوبد و ویران می‌کند این الهه به مرمت و بازسازی آن اقدام می‌نماید. به هر حال بقاء و تداوم این قبیل موضوعات در طی ۲۰ قرن بسیار جالب به نظر می‌رسند. با آغاز قرن هیجدهم و پیدایش پدیده‌های مختلف فرهنگی مناظراتی بین دانشمندان اروپایی در رابطه با ادیان پیش از تاریخ شکل می‌گیرد و از میان فرضیه‌های ناپخته نهایتاً این پیشنهاد عنوان می‌شود که عقاید مذهبی بدوی بر اساس ترس و جهالت شکل گرفته‌اند و آن مردمان حقایق را به طور فوق طبیعی مجسم می‌کرده‌اند. این افکار کم‌کم با پیدایش اقوام جدید به دست فراموشی سپرده شدند. این عقیده خام ابتدا در بین متفکران فرانسوی و اسکاتلندی و سپس در میان اشراف و نجبای دوره رمانتیک آلمان از قبیل هردر *Herder*، تیک *Tieck*، شلگل *Schlegels* رواج یافت. آلمانیها پیشنهاد می‌کنند که یکی از این حقایق ابدی، اعتقاد به وحدانیت است که معمولاً با مفاهیم غریزی ارتباط می‌یابد.

مطالبی پیرامون تنها الهه بزرگ

در ۱۸۴۹ یک دانشمند آلمانی به نام ادوارد گرهارد *Edvard Gerhard*

مدیرانته با پیدایش آنها در پیش از تاریخ اروپای غربی، خصوصاً دوره نوسنگی انگلیس در ارتباط است. اگر چه مدارک قابل مقایسه‌ای در این رابطه به دست نیامده به طور مثال پیکرکهای فراوانی که از ناحیه جنوب شرقی اروپا به دست آمده‌اند با نمونه‌های قبل تشابهی ندارند. از سنتهای غربی نوسنگی، وجود تعداد زیادی یادمانهای خرسنگی است. در بعضی از گورهای موجود در فرانسه تعدادی پیکرک مؤنث کنده کاری شده به دست آمده که در واقع زمینه مثبتی را برای بحث درباره فرهنگ الهه‌ها پیش می‌آورد اما به علت فقدان یکی از آنها باستان شناسان نمی‌توانند با قطعیت در این رابطه اظهار نظر کنند. بین سالهای ۴ - ۱۹۲۰، گوردون چایلد *Gordon childe*، گراهام کلارک *Grahame clark* و کرافورد *O.G.S. Crawford* مطالبی را درباره پیش از تاریخ انگلستان منتشر ساختند و با افراط زیاد از اعلام این مطلب که الهه‌ها ماهیت مذهبی دارند، خودداری کردند. چایلد و کرافورد حدس می‌زدند که قبرهای مگالیتیک یادمانهایی از یک اعتقاد بوده‌اند. بویژه چایلد با یک شخصیت پردازی مفرط آنها را با پایگاه مبلین مذهبی خاور نزدیک (یا به نوعی با سنت مسیحیت) مقایسه می‌کرد. که در نهایت هر دو نظریه مردود شدند.

(child 1925:208 - 24; 1935:22 - 105; 1940, 46 - 118; Glark 1940:103; Crawford 1925:23 - 4)

تا پایان ۱۹۳۰ نیز عده زیادی بر این اعتقاد استوار بودند تا اینکه در سال ۱۹۳۸ متخصص جوانی (در نوسنگی اروپا) مجدداً بحث مذهب در مگالیتیک را پیش کشید اما اضافه کرد که نتیجه گیریهای اصلی را باید به کشفیات آینده موکول کرد، چون به طور قطع هر اظهار نظر غیر آکادمیک مردود می‌باشد (Hawkes 1938:172).

بریفولت *Briffault* نیز نظریاتی را در این رابطه اعلام کرده بود در ۱۹۱۰ رود یارد کیپلینگ *Rud yard kipling* با ارایه بحثهای زیادی در زمینه پیش از تاریخ انگلستان، اذهان متفکرانی چون باکوفن *Bachofen*، مک‌لن *Maclellan* و هریسون *Harrison* را به خود جلب کرد. این مطالب را در کتاب قصه‌های کودکان به عنوان "خوبیها و پریان" منعکس کرد. از شواهد موجود، اینگونه بر می‌آید که ظاهراً در میان نویسندگان ماسینگهام *H.J. Massingham* به شرح و توصیف مکتب رمانتیک در انگلستان و ارزیابی عمیق ریشه‌های آن در گذشته پرداخته است. او به طرز عجیبی از مدرنیسم، صنعتگرایی و زندگی شهری نفرت داشت و این دوره را دوره تاریکی مطلق و وحشی‌گرایی می‌دانست (*Massingham 1944:49*).

او معتقد است که روح سنت مسیحیت شکل تصفیه شده‌ای از بت پرستی باستان است. بر اساس اعتقاد او ریشه زندگی انسان باستان را باید در طبیعت جستجو کرد. این نحوه زندگی بعدها بر اساس خاسته‌های جامعه بشری شکل جدیدی به خود گرفته است. با توجه به منابع موجود در طی سده‌های میانه، جوامع حالت طبقاتی داشته و ارتجاع شدید و سفینش عقاید بر آنها حاکم بوده است. تفکر نوین ماسینگهام بیش از هر چیز از کلیسای کاتولیک روم بهره‌مند گردیده است. زیرا آنها نیز با بسیاری از بنیانهای مدرنیته مخالف بودند. ماسینگهام در ۱۹۲۳ کتابی در باره *Cots wolds* و در این اثر اطلاعاتی نیز درباره گور تپه‌های باستانی ارایه کرد که البته از اثر مشهور کرافورد اقتباس شده بود. با این تفاوت که کرافورد از بیان ماهیتی مذهبی برای مگالیتیک خودداری کرده اما او با اطمینان تکرار می‌کند که این پیکرک مؤنث متعلق به مادر زمین می‌باشد (*Massingham 1932; 1943; 1944*).

در سال ۱۹۳۹ برای سایر دانشمندی که عقیده‌ای مشابه او داشتند مانع دیگری مرتفع گشت. از این قرار که آرمسترانگ *A.L. Armstrong* ادعا کرد که گواه روشنی مبنی بر پرستش الهه زمین در دوره نوسنگی انگلستان

امروزه مدت زمان طولانی است که در شرایط محافظه کارانه یا مخالفت با عقاید زنان به سرزمین بریتانیا تریخ می‌دهد که زنان زندگی خود را وقف آموزش، تحصیلات و ترویج فرهنگ در ابعاد گسترده بنمایند و سیاست و حکومت داری را به مردان بسپارند (*Peacock 1984: Africa 1991*). در بررسی کار هریسون به این نتیجه می‌رسیم که او معتقد است زن سالاری در اروپای کهن به مثابه پرستش یک مقام الهی بوده است. بعضی از دانشمندان آما تور از قبیل روبرت بریفولت *Robert Briffault* به این شخصیتها لقب الهه مادر داده‌اند (۱۹۲۷).

روبرت گریوز *Robert Graves* از لقب الهه سفید استفاده کرده است (۱۹۴۶). در طی همین سالها این الهه به عنوان تنها الهه پیش از تاریخ در میان متخصصان یونان، بالکان و خاور نزدیک مورد قبول واقع می‌شود. در ۱۹۲۹ باستانشناس انگلیسی به نام هورن بلور *Horn Blower* تعدادی از پیکرکهای مؤنث مربوط به مکانهای باستانی مختلف اروپایی از اواخر دوره پارینه سنگی را جمع آوری می‌کند (*Horn blower 1929:31*) و بعد از مطالعه و بررسی آنها به این نتیجه می‌رسد که یک الهه بزرگ به عنوان الهه مادر یا مادر زمین در طی تمام سالهای عصر حجر مورد پرستش بوده است (*Ucko 1968:409 - 12*).

الهه پیش از تاریخ انگلستان

هریسون بر این اعتقاد است که حضور الهه‌ها بویژه در بالکان و نواحی



داد. البته با کمک ازعانات صریح و بصیرت شاعرانه روبرت گریوز *Robert Graves*.

بر اساس نظر جدید دیرین‌شناسان نیز در این زمان یک الهه، به حالت زن محوری با خصایص صلح، هستی بخشی هماهنگی با طبیعت پرستش می‌شده است. یک شوق مذهبی با سازندگان الهه‌ها در جنوب شرقی و بناهای مگالکتیک در غرب و مجموعه‌ای از مراکز مذهبی نظیر معبد مالتا *Malta* عجین بوده است. هاوکیز همانند جانشینان قبلی خود اعلام می‌دارد که این عقیده توسط ستیزه جویی پدر سالاری مغلوب شده و پرستش خدای آسمان جایگزین آن می‌گردد او با دقت بیشتر در این زمینه ابراز می‌دارد که این پدیده توسط فاتحین هند و اروپایی شکل گرفته است. یا همان کسانی که بر اساس اظهارات بیکر پیپل *Beakerpeople* در غرب ظهور یافته بودند.

(*Hawkes 1951:158 - 61; 1954a:20 - 1, 198,243 - 4; 1954b: 1962: 57 - p7 1963:204 - 344; 1968a*)

تدبیر او تا حدودی شبیه نظریات هریسون و البته بیشتر نزدیک به ماسینگهام بود. زمان مطلوب برای هاوکیز قرن هیجدهم بود زیرا قبل از آن بر اساس نظریات اوپیدایش تمدن و هماهنگ شدن با طبیعت. حالت در هم پیچیده‌ای در انگلستان داشته است.

برای درک چگونگی انگیزه این تصور عمومی (سوسیالیستی) در دهه ۱۹۶۰ باید زمان مربوطه را به خاطر آورد، که در آتلانتیک سنت برده داری رواج داشته با دهکده‌های فرسوده و نژادهای خونی برتر که به دیگران تقاضای می‌کردند. در واقع این زمان سالهای طلایی حکومت اشراف محسوب می‌شده است (*1 - 1951:143,198,200*).

با وقوع انقلاب صنعتی، همانگونه که هاوکیز شاهد آن بود در انگلستان خشونت، زشتی و ناپاکی رشد کرد و الهه بزرگ در آن جامعه، جنبه‌ای چون سیندرلا پیدا کرد با گیسوانی دردناک و پیراهنی خاک آلود. این علم جدید زاینده فکر فرانکنشتاین بزرگ (*Frankenstein*) بود که دنیا را با ناامیدی در انتظار یک مرگ خشک و بی‌روح ترک کرد و کامپیوتر نیز یک انگل (مزاحم) برخاسته از فکر آپولونی بود. تنفر او از تکنولوژی با بدگمانی او نسبت به سوسیالیسم به هم آمیخته بود (*Hawkes 1968b:760; 1962:240 - 1*).

باعث شگفتی نخواهد بود که اگر هاوکیز بخواهد با روش منسوخ شده خودش به محکوم کردن کمونیزم بپردازد اما اینجا یک نکته تکان دهنده وجود دارد و اینکه او بر اساس پژوهشهایش شرحی بر سلاحهای هسته‌ای آمریکا در پایگاه هسته‌ای لوس آلاموس *Los Alamos* می‌دهد و در ادامه اضافه می‌کند که سوسیالیسم به سرداری جهان نایل خواهد شد (*Hawkes 1954b: 245 - 9*). رستگاری و نجات، از نظر هاوکیز و ماسینگهام، به صورت تجدید احساسات خویشاوندی و یگانگی با زمین و الهه بزرگ تجلی می‌کند. تمام این نکات که توسط یک نویسنده باستان‌شناس عنوان می‌گردد محرک احساسات و مشروع قانونی، عموم خوانندگان است (*Hawkes 1954b: 245 - 9*). شگفت آور اینکه با وجود مشهوریتی که او داشت، اما در این زمان با ظهور آثار تاریخی به قلم سرآرتور برایانت (*Arthur Bryant*) و راهنمای ایالت‌های انگلستان توسط آرتور می *Mee* به نوعی احساسات او برانگیخته می‌شود.

الهه عالمگیر

در جامعه علمی انگلستان، جاکوبیت هاوکیز، بعنوان احساساتی‌ترین فرد با تمایلی وسیع به خیال‌پردازی جلوه می‌کرد. اما در هر حال با توجه به وجود دوره الهه پرستی در نوستی اروپا و بعنوان یکی از متفکرین جامعه اروپایی بین سالهای ۶۳ - ۱۹۵۱ قلمداد می‌شود. در حدود اواسط دهه ۱۹۵۰ سه باستان‌شناس بزرگ انگلیسی: گوردون

یافته است. پیکرک این الهه در حالت نشسته بر روی یک مکان محراب مانند در حالی که ظرفی در دست داشته (که ظاهراً برای قربانی بوده است) در انتهای یک معدن سنگ چخماق در ناحیه گریمز گرایوز *Grimes Graves* بدست آمد. دانشمندان برای این پیکرک، هویتی الهی قایل بودند. این مکان از طرف وزارت تخرانه ذریبط مورد حفاظت قرار گرفت و علاوه بر انتشار کتاب راهنما، مکان معبد نیز باز سازی شد تا مورد استفاده بازدید کنندگان قرار بگیرد. بعد از انتشار خبر این کشف و شهرت یافتن آن در جامعه باستان‌شناسان، بعضی اینگونه تصور کردند که شاید این کشف حقیقت نداشته باشد بدین معنی که آرمسترانگ خود پیکرک را در آن محل قرار داده است. بر همین اساس این خبر تا ۱۹۸۶ مسکوت ماند تا اینکه استوارت پیگوت *Stuart Piggott* در این تاریخ مطلب را به چاپ رساند (*Piggott 1986:190*).

این کاوش مجدداً توسط گیلیان وارندل *Gillian Varendell* در ۱۹۹۱ مورد ارزیابی قرار گرفت. او نتیجه کاوش را چنین بیان کرد: نتیجه این حفاری هرگز انتشار نیافت زیرا یادداشتهای آرمسترانگ مربوط به همان روز بخصوص، به صور عجیبی مفقود گردیده بدون اینکه در جایی ثبت شده باشد. به نظر می‌رسد که پیکرک و ظرف موجود در دست آن نیز به تازگی تراشیده شده باشند. این در حالی است که بعضی از افراد گروه آرمسترانگ نیز متخصص حفاری بوده‌اند و آثاری از این قبیل را نیز از سایر مناطق (صخره‌های سفید) بدست آورده بودند (*Varendell, 6 - 1991:103*). از آنجاییکه روش خاصی برای تاریخ‌گذاری اشیاء فوق وجود نداشته بنابراین وارندل مقداری از آنها را برای انجام آزمایش جمع آوری می‌کند. نتیجه گیری کلی او این بود که این مجسمه مشکوک به نظر می‌رسد این تردید با یک حقیقت دیگر افزایش یافت و آن اینکه از آن زمان تا ۱۹۳۹ حتی یک پیکرک دیگر نیز از دوره نوستی انگلستان بدست نیامد.

از آنجاییکه الهه گریمز گرایوز *Grimes Graves* نیز مانند مجموعه پلیت‌دان *Plitdown* یک نوع فریبکاری بوده بنابراین موفقیت وارندل کاملاً تأیید می‌شد، گر چه احتمالی یافتن پیکرکها هر لحظه وجود داشت. در دهه ۱۹۴۰ به اقدامات مهمی برخورد می‌کنیم از جمله فعالیت تیم جاکوبیت و کریستوفر هاوکیز *Jacquetta and Christopher Hawkes* طی سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۰ آنها دست به انتشار متونی در رابطه با سازندگان مگالکتیک اروپای غربی، که تغییر مذهب داده بودند از پرستش الهه بزرگ، زدند. اینکار توسط مبلغین مذهبی که از مرکز کهن پرستش مدیترانه و (بالکان و لوانت) حرکت کرده بودند، صورت گرفته بود. خود این مذهب نیز توسط مذاهب جدید بعدی «که توسط بیکر پیپل *Beaker people* معرفی گردیدند» جایگزین می‌گردد و بدین ترتیب ناحیه غربی تحت تأثیر اروپای مرکزی قرار می‌گیرد

(*J. Hawkes 1945: 16-18*), (*C. Hawkes 1940:84 - 9,153,180,198*)

جاکوبیت هاوکیز و الهه مقدس

در اوایل ۱۹۵۰ خانواده هاوکیز در خیلی از ادراکات از یکدیگر جدا شده بودند. کریستوفر، دیگر بر روی دوران پیش از تاریخ کهن متمرکز نبود در حالی که جاکوبیت با شور و شوق فزاینده‌ای به طور حرفه‌ای به کار نویسندگی توول پرداخت. چرا که ویژگیهای شاعری و هنر پیشگی نیز به خوبی فعالیت‌های اجتماعی باستان‌شناسی و تاریخ است. و بعدها آثار او خوانندگان بسیاری پیدا کردند. او به کارهای خود ادامه داد و در میان باستان‌شناسان و همکاران نیز از احترام خاصی برخوردار گشت. جاکوبیت موفق به دریافت *OBE* و دکترای افتخاری گشت. همچنین یکی از دو عضو انگلیسی در یونسکو شد. فرد دیگر سر جولیا هاکسلی *Sir Julian Hoxley* بود. در ۱۹۵۱ او به بسط عقاید خود درباره نوستی و شرح جزئیات بویژه در مورد آثار هریسون و ماسینگهام پرداخت و این کار را تا دهه ۱۹۶۰ ادامه

تاریخ توجه ترین توصیف‌ها در رابطه با فرهنگهای معنوی در حوزه علم روان‌شناسی جای می‌گیرد. به نظر می‌رسد که فریود نظر مشخصی درباره این موضوع نداشته باشند اگر چه او در کارها پیش به اهمیت جامع الهه مادر اشاره می‌کند.

ژانگ (Jung) در نظریه خود درباره تئوری مشهور مدل نخستین، فی البداهه به بحث درباره الهه مادر می‌پردازد. او ابرار می‌داند که بر اساس تحقیقاتش الهه به تنهایی از مدل نخستین مشتق نشده البته نباید این مسأله را بلافاصله به مشکلات روانی نسبت داد زیرا تصور به ندرت در جهان مدرن تحقق می‌یابد (Jung 1959: 75-102, passim). در واقع به نظر می‌رسد که او با این مطلب تلویحاً می‌رساند که به همه نکات توجه دارد زیرا متخصصین تاریخ مذهبی در این رابطه هیاهوی زیادی به راه انداختند. در سال ۱۹۶۳ او از تعصب خود دست برداشته و جزء طرفداران اریخ نیومان (Erich Neumann) می‌گردد که مدرکی در رابطه با الهه معروف عرضه می‌کند، مبنی بر اینکه مدل نخستین مادر بزرگ، نشان مشخصی بر تصورات درونی در علم روان - تنی محسوب می‌شود. نیومان این مبحث را در قالب یک تئوری استادانه در رابطه با ظهور یک انسان روحانی به شکل الهه ای که نماینده مدل نخستین واحد و تعدد طبیعت زنانه است اظهار می‌دارد و به این ترتیب تاریخ روحی زن و مرد جهان مدرن را مشخص می‌سازد (Neumann 1963: esp:1-2, 336).

بنابراین جمع‌بندی کلی اینکه: نیومان اساس بحث خود را بر مجموع داده‌های باستان‌شناختی که عطف توجه به الهه بزرگ داشته‌اند قرار داده و بویژه از "جاکوویت هاوکیز" نیز الهام گرفت و توانست عمق روانی یک مجسمه طبیعی را در رابطه با هستی انسان نشان دهد. در واقع هاوکیز برای اثبات وجود الهه بزرگ در پیش از تاریخ به همین استدلال اخیر نیاز داشت (Hawkes 1968b:260).

الهه مورد بحث

این مبحث نقطه‌ی عطفی در این رابطه محسوب شده و قبل از مراحل دیگر قرار می‌گیرد. در ۱۹۶۲ دانشمند جوانی بنام پیتر اوکو (Peter Ucko) دست به انتشار مقاله‌ای در رابطه با توصیف الهه‌های خاور نزدیک بعنوان مجسمه‌های همان زن مقدس زد و پایه و اساس این تئوری را لرزاند (Ucko 1962). مباحث او ملهم از پیکرک بزرگ مذهبی است.

استوارت پیگوت کسی است که ظاهراً بیش از یک دهه قبل تنها نظریه پرداز پدر سالاری در نوستگی، با همان اعتقادات غریزی بوده و بدین ترتیب عده‌ای را بسوی این قبیل تفاسیر سوق می‌دهد (Piggott 1949: 82-95).

در ابتدا حتی پیگوت هم تا اندازه‌ای موضوع الهه مقدس را می‌پذیرد (1954:46) اما بعد از کار او کو او این توانایی را در خود احساس می‌کند که به تمام نظریه‌ها بتازد (Piggott 1965: 114-15).

اوکو بر نقد خود تا پایان دهه همچنان تأکید می‌کرد (Ucko 1968). در این زمان او با دانشمند پیشتاز دیگری بنام اندرو فلیمنگ (Andrea Fleming) که البته دلایل ناهمانگی با او داشته و بیشتر مبنی بر پشتیبانی و حمایت از وجود الهه به نوعی دیگر بوده، آشنا می‌شود. فلیمنگ بر این اعتقاد بوده که مگالیت‌های اروپای غربی در ارتباط با یک نوع آیین پرستش بوده‌اند (Fleming, 1969).

بر خلاف تصورات نیومان در رابطه با ایده‌های روان‌شناختی ژانگ، حمله بعدی که به درستی نیز بیان شد - توسط متفکران ایده زن‌گرایی (Feminist) بود مبنی بر اینکه واقعاً یک تاریخ دروغین در رابطه با برتری مردان ساخته و پرداخته شده است (Reuther 1975: 145-7).

یک عامل مؤثر برای متخصصین پیش از تاریخ تهیه یک گزارش عالی، تقریبی و بدون تناقص است. دقت باستان‌شناسان غیرمذهبی در نشان

چاپند. او جی. اس کرافورد (J. S. Crawford) نیز استفاد خود با نسبت به وجود یک خدای مؤنث در فرهنگ‌های باستان‌شناسی از سواحل آتلانتیک تا خاور نزدیک، ابراز داشتند.

(Schilde 1954: 64-5, 236; 1958: 21, No. 58, 124-39; Crawford 1957; Daniel 1959: 24)

چاپند یک انسان کاملاً دقیق و کرافورد یک فرد کاملاً احساساتی بود. در سال ۱۹۵۳ آنها تصورات کاملاً متضادی داشتند اما بعدها با تشریح مساعی یکدیگر کتابی در این زمینه به چاپ می‌رسانند (Crawford 1955; 301-2; 195.7).

در سائهای بعد، چاپند اظهار می‌دارد که مسأله تقدس عنصر مؤنث به سالهای قبل از قرون وسطی بر می‌گردد. در حالی که کرافورد آثاری از الهه را در رسوم مردم عامه می‌یابد مانند زنان با جاذبه‌ایکه احساسات معنوی دیگران را بر می‌انگیزند. صاحب نظران در تاریخ و تئوری مذاهب امروزه، از عوامل هستی بخش گذشته‌ها، مانند یک پیکرک بعنوان یک امر مسلم و تثبیت شده در ارایه کارهای خود استفاده می‌کنند (Levy 1948: 54-164; James 1959; Maringer 1960).

در تاریخ هنر نیز از همین ایده‌ها استفاده می‌شود. گاهی این عقاید بر تفسیرهای حفاریهای جدید در خاور نزدیک از قبیل آنچه که جیمز ملارت در چاتال هیوک انجام داده حاکم است (Mellaart 1965; 1967).



پیکرک از هارلیک، گیلان

پنداشته بود یا اینکه این کار را از روی تپه ایجاد کرده‌اند از آنجاییکه با سابقه‌ترین کارشناس غربی در زمین از تاریخ شرق روم باستان یک سری گواهی‌های آنتونی وسیع بر اساس دستورات اشراف امپراتور در گاه‌تارهای آن منطقه حاکم شده بود. دستورات نتایج آنتونی و دارای کشش و جاذبه بود سه جنبه کنار او مرتبط با این گفتار می‌باشد: در واژه‌های دقیق باستان‌شناسی یک محافظه‌کاری سنگین آورده شد. عقاید او در ارتباط با پیش از تاریخ اروپا بر اساس آنتونی عقاید اسنادانه گورهای چایلد شکل گرفت. بنابر این ایده او در رابطه با مقام تنها الهه بزرگ پیش از تاریخ در یک سطح گسترده در اواسط قرن از یک صحنه اسنادات برخوردار می‌گردد. برداشت کلی اینکه، افکار او از دهه ۱۹۵۰ به بعد در یک مسیر مستقیم توسعه می‌یابد. البته با نادیده پنداشتن نقدها و متعاقباً با ایجاد یک حالت مقابله و ضدیت با دیگران (Gimbutas 1956; 1963; 1971; 1973; 1980; 1989; 1990; 1991)

او ممکن است با‌الضرب در اثر همکاری نزدیک با دانشمندی که در موقعیتهای پیمان ورشو بودند در رابطه با تک‌نگارهای که او برای به دست آوردن و تکمیل اطلاعاتش به آن نیاز داشت، تشویق شده باشد. نظر آنها در ارتباط با پیش از تاریخ به وسیله فرقه‌های ایدئولوژیکی نسبتاً ثابت محدود می‌شود که شامل یک پدر سالاری اولیه بر اساس برداشت فردریس انگلس Friedrich Engels از تئوریهای باکوفن Bachofen شکل گرفته است. اگر کار او یک نوع محافظه‌کاری در ادراک تکنیکی باشد، اهمیت سیاسی ندارد. با آغاز قرن بیستم، همانگونه که عنوان شد، الهه پیش از تاریخ در یک تناظر شدید ادبی با سدرتیه قرار می‌گیرد. مریچا گیمبوتاس القاکننده سخنوری و روحیه شدیداً زنانه در این زمینه است که این جنبه از اندیشه او به تدریج خود را پدیدار می‌نماید. اولین مقاله او در ارتباط با حوزه مذهبی پیش از تاریخ در ۱۹۷۴ ارائه شد. حدود ۲۰ سال بعد در زمان زندگی حرفه‌ای خود، مقاله خدایان واله‌های اروپای

داین طبیعت بعنوان مذهب اولیه تأثیر خود را تا ۱۹۴۰ حفظ کرده بود. در کل هیچ دلیل واضحی مبنی بر تکذیب حرمت الهه بزرگ وجود ندارد. در همین حالی که یک تضاد مسلم در این عقاید متغایر، غیرقابل انکار است. جاکویبت هاوکیز با همان تند خوبی خود، تمام آنچه را که به استعلام باستان‌شناسی نوین نام داشت در ۱۹۶۰ محکوم کرد (Hawkes 1968). (255-62) بعدها نیز او همچنان به اعتقاد شخصی خود پایبند بود (Hawkes 1978: ix)

الهه و تفکر زن مدارانه

تغییر شنیده البته به مدت زمان طولانی احتیاج دارد، اما عده‌ای در صف اول تحول یافتگان هستند. البته این مسأله شامل همه افراد جامعه نمی‌شود. یک نمونه از این قبیل افراد مایکل دامس Michael Dames است. او در اواخر ۱۹۷۰ در کتاب عوام پسند (Dames 1976; 1977) در توصیف مراسم ستایش اوبرگ Aveharg بر حسب پرستش الهه بزرگ، با تأکید زیاد بر سفاید هاوکیز، بریفات و گریفد و دیگر نویسندگان این سبک و خوشبختانه با بی‌خبری از تفسیرهای مکرر به چاپ رساند. او درک کمی از باستان‌شناسی داشت و خطاهایی را مرتکب می‌شد که حتی شخصی مانند جاکویبت هاوکیز با آن همه خود خواهی را، می‌توانست. هاوکیز گور تپه‌های باستانی بزرگ از قبیل استون هنجها را که توجه چندانی به آنها نمی‌شد به فرهنگهای زن محوری و مرد محوری تقسیم کرد و به این ترتیب یک نوع طبقه بندی برای بناهای یادمان ایجاد کرد.

دامس با دعوی بیشترین بناهای تماشایی پیش از تاریخ در انگلستان برای تنها الهه دوران از افزایش تعداد افرادی که فعالانه در جستجوی یک شخصیت زنانه در مسیحیت یا یهودیت هستند، ابراز خوشحالی می‌کند. یکی از کسانی که دستخوش تغییر عقیده شد مریچا گیمبوتاس Marija Gimbutas بود که تنها الهه بزرگ در باستان‌شناسی حرفه‌ای را نادیده



مجموعه آثار گیمبوتاس

تاریخ و تمدن بشری از آن زمان که انسان با ابزار سنگی شروع کرد، در یکی از مصاحبه‌ها توضیح می‌دهد که چگونه در آغاز کار یک سری کاوش‌های مهم در ناحیه آچیلپون (Acheulian) انجام داد و پیکرک، الهه را که توسط باران شسته شده بود از محلی در برزیل دارد و می‌پنداشت که مطمئناً الهه برای سرنوشت و کار او دعای خیر می‌کند (Noble 1989:6).

ویا همین حال و هوا کتابهای خود را شکل می‌بخشد. در زمان انجام اقدامات بعدی در جنوب شرقی اروپا، او قادر بود که نظریات کارشناسی پیهوده خود را در رابطه با پیش از تاریخ منطقه اعمال دارد. این کار برای تحقق اهداف مجادله‌آمیز او ضروری بود.

گیمبوتاس مانند جاکوئیت هاوکیز، بحثهایی در رابطه با نفوذ یک الهه بر تمامی اروپا نیز ارایه کرد و در توسعه عقاید خود در غرب، مجدداً به جستجوی موضوعهای مورد علاقه‌اش در میان آثار نویسندگانی از قبیل "مایکل دامس" که بر اساس همان پیکرکهای مورد نظر در پیش از تاریخ بوده، می‌پردازد. و به این ترتیب اشتباهات خود را همچنان تکرار می‌کند. عقاید او در رابطه با چگونگی مکانی پیدایش جوامع سبب شد که او را به فرهنگ مقابر پیش از تاریخ ایرلند *Linkardstown* با قدمت چهار هزار ساله توأم با پدرسالاری اقوام هند و اروپایی منسوب کنند. و با اینکه استون هنج‌های بزرگ تقریباً حدود هزار سال از این مقابر جوانترند - یعنی مقارن با زن سالاری در اروپای کهن - اما بی دلیل اینها را مقدم بر مقابر می‌دانست (Gimbutas 1991:206-19,347).

بروز چنین خطاهایی از جانب او، اجتناب‌ناپذیر بود. اما نکته مهم این است که گیمبوتاس تا زمان ناتوانی و در نهایت بیماری مهلک به کارش ادامه داد. او در نتیجه جستجوهایش مانند یک بودایی که پژوهشهای تازه در امور مذهبی انجام می‌دهد، مرگ را پذیرفت. نکته آخر اینکه در کشف یا کشف مجدد امور مذهبی که گیمبوتاس زمان طولانی را صرف آن کرد جوهر اصلی کار از مدرنیته گرفته شده است.

پی‌نوشت

این مقاله ترجمه‌ای است از:

- HUTTON, R. 1997. "The Neolithic great goddess: a study in modern tradition", *ANTIQUITY* 71: 91-9.

کهن را منتشر کرد.

البته تفسیر داده‌های باستان‌شناختی اروپای جنوبی در مورد تصویر جاکوئیت جاکوئیت و بطور خاص در آثار نیومان که در هندوئیسم به معنی العمل غالب در برابر پذیرفتن تنها الهه بوده است، بیشتر به معنی بیان عقاید را در گروههایی طبقه‌بندی کرد. در نهایت نیز همین بحث را در کتاب منتشر کرد. اما این بار موضوع را عوض کرد و عقاید خود را پذیرفت که الهه‌ها از خدایان نامید. و آن را در کتابی که در اوایل زندگی‌اش نوشته شده است (1989-1991) موضوع صحبت او در اینجا، فرم کهن از یک الهه بزرگ مورد سنایش طی دوره نوسنگی و مس و سنگ اروپا است که در خیالی جهات با سایر الهه‌ها متفاوت می‌باشد.

اوپا دقت به بازسازی تصویر خود در رابطه با انطباق ایده زن محوری، جدای از نقش مادری با روی و جنسیت و با تأکید بر قدرت آفرینندگی او و ریاست بر همه امور مرگ و زندگی پرداخت.

گیمبوتاس در ۱۹۷۴ از دین خود نسبت به نیومان آگاه بود اما در سال ۱۹۸۹ با انتقاد از تصور عمومی بین خود و او فاصله ایجاد کرد (Gimbutas 1974: 238-9; 1989: 316). که در تخریب موطن فرهنگهایی که غالباً توسط محققان قبلی صورت گرفته بود با نشان دادن تمام آن دوران تا زمان حال به مثابه یک دوران تاریک پدرسالاری، معطوف داشت. فرهنگهای نوسنگی و مس و سنگ از دیدگاه او همه عاری از گناه بودند و سالهای کامیابی و موفقیت بدون تقوا محسوب می‌شدند. (Gimbutas 1989: 316-21; 1991: VII-xi4)

در تمامی موارد یاد شده او ادعا می‌کند که عقایدش مطالبی کاملاً جدید هستند و به نوعی به تمامی رهنمودهای موجود اعتراض می‌کند. تنها ژوزف کمپبل *Joseph Campbell* روان‌شناس مشهور که در مقدمه کتاب "میتولوژی" خود او را به عنوان استخراج‌کننده دوره نوسنگی دانسته، همانند نقش شامپولین در استخراج هیروگلیفهای مصری، مورد تأیید گیمبوتاس می‌باشد.

سومین ویژگی بزرگ کارهای اخیر او، همانند جاکوئیت هاوکیز، این است که بطور مستقیم در کتابهای دانشمندان هم قطار خود اخلال ایجاد می‌کند و با انتشار مطالب عمومی و غیر تخصصی و با برانگیختن احساسات و نمایش فصاحت کلام آنها را مورد هدف قرار می‌دهد.

او نسبت به نقدهای حرفه‌ای بی اهمیت بود. رفتار او بعد از ۱۹۸۵ در تضاد با دینداری بود. موعظه‌هایش درست در جهت نجات دادن جهان تهدید شده بود و فقط به این نکته تأکید داشت که از سایر باستان‌شناسان تمایز

